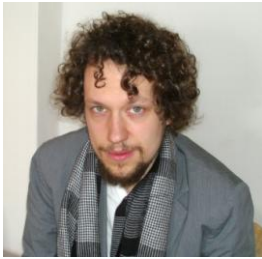


## زمینه‌های برآمدن کوروش بزرگ

چرا کورش هخامنشی، کوروش بزرگ شد

سباستیان هاینه<sup>۱</sup> / ب. بی‌نیاز (داریوش)



### ارزیابی منابع

روی هم رفته منابعی که به طور مستقیم به کوروش مربوط می‌شوند بسیار محدودند. نخستین منابعی که می‌توانیم به آنها اتکا کنیم منابع یونانی یعنی تاریخ هرودوت، کوروش نامه [تربیت کوروش] اثر گزنفون و استوانه‌ی کوروش است که به فرمان خود او نوشته شده است. در زمان کوروش هنوز زبان نوشتاری پارسی آغاز نشده بود و به همین دلیل استوانه‌ی کوروش به زبان بابلی [آکدی نو] نوشته شده است. دیگر منابعی که در دست داریم مربوط به کل دوران هخامنشی هستند که عمدتاً به شش زبان آرامی، بابلی، عیلامی، پارسی کهن، یونانی کهن و لوکی نوشته شده‌اند. نخستین بار به فرمان داریوش برای زبان پارسی خط میخی نوینی اختراع شد.

زبان پارسی، زبان اقوام پارس در جنوب باختری ایران بوده که اساساً زبان شفاهی بوده است. هدف داریوش از تبدیل زبان شفاهی پارسی به یک زبان نوشتاری از یک سو متمایز کردن پارس‌ها در میان اقوام و فرهنگ‌های دیگر و از سوی دیگر باز کردن دروازه‌ی تاریخ به روی پارسیان تازه نفس بود. البته باید یادآوری کرد که بدون اختراع خط میخی برای زبان پارسی [فرمان داریوش]، امروزه ما نمی‌توانستیم زبان عیلامی و بابلی را کشف رمز کنیم و بفهمیم. نوشتن نخستین کتیبه‌ها [مثلاً کتیبه‌ی بیستون] که به سه زبان بابلی، عیلامی و پارسی کهن نوشته شده راهی باز کرد تا زبان‌شناسان بتوانند زبان‌های دیگر را به زبانهای زنده‌ی امروزی ترجمه کنند.

بنا به مدارک و کتیبه‌های باقی‌مانده می‌دانیم که زبان عیلامی و آرامی، زبان‌هایی بوده‌اند که برای رتق و فتق امور سیاسی، اداری و کشورداری امپراتوری هخامنشیان در مرتبه‌ی نخست قرار داشتند و نه زبان فارسی. ما حتا زبان عیلامی را تا زمان اردشیر یعنی تقریباً تا سال ۴۶۰ پ.م در پاسارگاد مشاهده می‌کنیم. بسیاری از لوحه‌های به دست آمده در پاسارگاد به زبان عیلامی هستند که نشان می‌دهند آن زبان برای ثبت امور درباری [در پاسارگاد] مورد استفاده قرار می‌گرفت. ولی زبان امپراتوری بزرگ هخامنشی که از هند تا مصر، لیبی و سودان و تمامی خاورمیانه امروز تا دریای سیاه را در برمی‌گرفت، زبان آرامی بوده است و به همین دلیل پژوهشگران تاریخ آن را زبان «آرامی امپراتوری» می‌نامند.<sup>۲</sup> از این رو، منابع به زبان عیلامی و آرامی برای پژوهش دوره‌ی دویست و بیست ساله‌ی هخامنشیان مهم‌تر از زبان پارسی هستند.

<sup>۱</sup> - سباستیان هاینه [Sebastian Heine] متولد ۱۹۸۵ دارای دکتر زبان‌شناسی است. او ۳۵ زبان را که عمدتاً زبانهای شرق می‌باشند فرا گرفته است. از جمله سانسکریت، باختری، پارسی کهن و نو، پشتو، عربی، ترکی، کردی و ... او نه تنها می‌تواند به راحتی این زبانها را بخواند بلکه به این زبانها [که هنوز زنده هستند] نیز سخن می‌گوید. او همچنین در کنار زبان شناسی، مطالعات ژرفی در تاریخ ایران باستان دارد. در حال حاضر مشغول کار روی تز استادی (پروفسوری) خویش است. این نوشتار، نخستین کار مشترک ماست.

<sup>۲</sup> - هانس هاینریش شدر (۱۸۹۶ - ۱۹۵۷) [Hans Heinrich Schaeder] 1930 Iranische Beiträge I, Halle (Saale),

پس از خشایارشا یعنی از زمان اردشیر، ما به تدریج با کاهش کتیبه‌ها مواجه هستیم ولی از سوی دیگر می‌بینیم که زبان آرامی به زبان همگانی اداری تبدیل می‌شود و زبان‌های عیلامی و پارسی را به حاشیه می‌راند. شاید علت کم‌اهمیت دادن به زبان پارسی در نوشتن کتیبه‌ها این بوده که رسالت زبان پارسی نوشتاری، تنها در هویت‌سازی سیاسی بوده و پادشاهان هخامنشی که فرمانروای نخستین و بزرگ‌ترین امپراتوری جهان بودند و باید آن را اداره می‌کردند به زبان آرامی که پیش از هخامنشیان گسترده‌تر و یادگیری آن آسان‌تر بود بسنده کردند. یعنی استفاده از زبان آرامی به عنوان زبان «بین‌المللی» اقتضای اداری امپراتوری بوده است.

از این رو، ما در این نوشتار، خود را اساساً به منابعی محدود می‌کنیم که مستقیماً به کوروش مربوط می‌شوند یعنی استوانه‌ی کوروش، تاریخ هرودوت و کوروش نامه‌ی گزنفون و سر آخر تورات [در اینجا منظور، انجیل عهد عتیق است] که به روشنی از کوروش نام برده است.

کتیبه‌ها و لوحه‌های کشف‌شده از دوران هخامنشیان به ترتیب زمانی عبارت هستند از:

۱- لوح زرین آریارمنه [در همدان، خط میخی و مربوط آریارمنه]، ۲- لوح زرین آرشام شاه [همدان، به خط میخی، مربوط به آرشام شاه]، ۳- کتیبه‌ی کوروش در پاسارگاد، ۴- استوانه کوروش، ۵- سی هزار لوح گلی به زبانهای پارسی باستان و عیلامی، ۶- لوح زرین و سیمین داریوش بزرگ، ۷- لوح سنگی داریوش، ۸- کتیبه‌ی بیستون، ۹- کتیبه‌های داریوش در نقش رستم، ۱۰- کتیبه‌های خشایارشا، ۱۱- کتیبه اردشیر اول، ۱۲- کتیبه اردشیر دوم. و سرانجام کتیبه‌ها و پاپیروس‌های خارج از ایران امروز، به ویژه در مصر که بخش بزرگی از آن در جزیره فیل [الفانتینه یا جزیره الفیله در نیل] به دست آمده جزو مهم‌ترین اسنادی هستند که تا کنون کشف شده‌اند.

کتیبه‌های ۱ و ۲ و ۳ نامبرده که به زبان پارسی کهن و خط میخی پیدا شده‌اند، به احتمال زیاد توسط پادشاهان دیگر هخامنشی در ستایش از نیاکان خود نوشته شده است. زیرا در زمان کوروش بزرگ، هنوز پارسی کهن نوشتاری وجود نداشته و کتیبه‌ها اساساً به زبانهای دیگر یعنی بابلی و عیلامی نوشته می‌شدند. بسیاری از پژوهشگران بر این نظرند که پس از نگارش بیستون، اکثر کتیبه‌ها و لوحه‌های مربوط به کوروش به فرمان داریوش نوشته شده‌اند.

طبق پژوهش‌های ویلهلم آیلرز [Wilhelm Eilers]، استوانه‌ی کوروش به فرمان خود کوروش نوشته نشده است. او این موضوع را در مقاله‌ای زیر عنوان «متن میخی استوانه‌ی کوروش» [صفحات ۱۵۶ تا ۱۶۶] در سال ۱۹۷۳ (اشتوتگارت) در مجموعه مقالاتی که به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بیرون دادند، به چاپ رساند. بسیاری از پژوهشگران بر این نظرند که این استوانه توسط روحانیون معبد اساگایا [معبدی برای مروتک] برای حاکم جدید نوشته شده است.

## استوانه‌ی کوروش

استوانه کوروش در سال ۱۸۷۹ میلادی توسط یک گروه انگلیسی در شهر باستانی بابل در میان‌دورود [بین‌النهرین] کشف شد و امروز در موزه لندن نگهداری می‌شود. این استوانه‌ی آسیب‌دیده به زبان بابلی [گوش اودی نو] نوشته شده و تاریخ نگارش آن به ۵۳۸ پیش از میلاد یعنی یک سال پس از تسخیر بابل توسط

کوروش برمی‌گردد. در آغاز بیش از ده باستان‌شناس و کارشناس خاورمیانه روی ترجمه‌ی و رمزگشایی این استوانه کار کردند و راه را برای بهتر خواندن امروزی آن - برای پژوهشگران دیگر - هموار نمودند. استوانه‌ی کوروش با ستایش مردوک، خدای بابلی و جانیات نبونید، آخرین پادشاه کلدانی [بابلی] آغاز می‌شود و در ادامه علت پیروزی بدون جنگ و خونریزی کوروش بر بابل را ثمره حمایت و لطف مردوک می‌داند. در همین سند همچنین آمده که کوروش نه تنها به بازسازی معبد مردوک اقدام کرده بلکه اسیران بابل را آزاد کرده و به آنان اجازه داده به سرزمین‌های خود باز گردند. بن‌مایه‌ی این استوانه می‌رساند که کوروش انسانی، دادگر و مداراگر بوده است و به همین علت بسیاری از پژوهشگران این استوانه را به عنوان نخستین سند حقوق بشر ارزیابی می‌کنند. این سند تفاوت اساسی با اسناد به جا مانده از پادشاهان آشوری و بابلی دارد. اسناد به دست آمده از پادشاهان آشوری و بابلی نشان می‌دهند که تا چه اندازه آنها خشونت‌گرا بودند و تمامی رفتار خشن و کشتار خود را با افتخار بر کتیبه‌ها و الواح گزارش می‌کردند. می‌توان گفت که اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران تاریخی بر این نقطه تفاهم دارند که کوروش نسبت به پادشاهان پیش از خود، از کیفیات دیگری برخوردار بود.

**هرودوت** [۴۹۰ تا ۴۲۴] نزدیک‌ترین مورخ به دوران هخامنشیان است که در هالیکارناس که جزو امپراتوری هخامنشی محسوب می‌شد زندگی می‌کرد. هرودوت را هم پدر تاریخ می‌دانند و هم پدر دروغ. با وجود این، هرودوت یکی از مهم‌ترین منابع پژوهشی مورخان تاریخ ایران باستان است که می‌توان از لابلای نوشته‌های او به یک سلسله از اطلاعات گرانبها درباره‌ی هخامنشیان دست یافت. از این رو، تاریخ هرودوت علی‌رغم جانبداری سیاسی نویسنده‌ی آن از یونانیان، یکی از منابع اصلی برای شناخت کوروش، ایرانیان و دوره‌ی هخامنشیان است. هسته‌ی کتاب اول هرودوت درباره‌ی ایرانیان و به ویژه هخامنشیان است. او با روشی گزارشی و تفسیری تلاش می‌کند هم حوادث تاریخی را بازگو کند و هم نظر خود را ارایه دهد. روی هم رفته، تصویری که هرودوت از پادشاهان هخامنشی می‌دهد آن چنان منفی نیست که خواننده را به یاد پادشاهان آشور و بابل یا فراعنه مصر بیندازد. نظر هرودوت اساساً درباره‌ی کوروش مثبت است و اگرچه گاهگاهی نظر مثبت‌اش در زیر آوار ایدئولوژیکی پنهان می‌شود ولی از برشمردن صفات کوروش خودداری نمی‌کند. او پس از شرح ماجرای شکست کروسوس پادشاه لیدی، یک داستان نقل می‌کند که گویا در آغاز کوروش می‌خواست کروسوس را در آتش بسوزاند ولی پس از آن که کوروش متوجه شد کروسوس به خدایان خود سوگند می‌خورد و ناگهان آسمان ابری شد و باریدن آغاز گردید، کوروش او را بخشید! هرودوت بخشی از گفتگوی کوروش و کروسوس را بازگو می‌کند و از قول کوروش می‌نویسد: «کروسوس اگر آرزویی داری که باید برآورده شود، بگو! چون سخن و رفتار تو آن گونه است که در شأن یک پادشاه است.» [هرودوت، کتاب اول، بند ۹۰] هرودوت در این جا به روشنی می‌گوید که کوروش نه تنها آسیبی به کروسوس وارد نیاورد بلکه با او نه چون یک اسیر بلکه به عنوان یک «پادشاه» و یک انسان آزاد رفتار کرده است.

**گزنفون** [۴۳۰ تا ۳۴۵ پ.م] مورخ و فیلسوف یونانی و از شاگردان سقراط بود. او به عنوان یکی از فرماندهان نظامی مزدور در این سپاه ده هزار نفری یونانی در حمایت از لشکرکشی کوروش سوم یا کوچک (پسر داریوش دوم) علیه برادرش اردشیر دوم شرکت کرد. کوروش سوم در این جنگ کشته شد (۴۰۱ پ.م) و سپاه مزدور هم که گزنفون در آن بود راهی یونان شد. این موضوع اصلی کتاب «بازگشت ده هزار» [Anabasis] است. کتاب دیگر گزنفون، «تربیت کوروش» [Cyropaedia] را نمی‌توان به عنوان یک کتاب تاریخی قلمداد کرد. این کتاب را شاید بتوان به عنوان یک رمان تاریخی- تربیتی ارزیابی کرد. هدف گزنفون در نوشتن این کتاب یعنی تربیت کوروش، یک کتاب تربیتی و آموزشی برای خود یونانیان بوده است که کوروش را به عنوان الگو معرفی می‌کند و ما از طریق همین کتاب با بسیاری از خصایل ایرانیان و کوروش به عنوان یک الگو آشنا می‌شویم. شخصیتی که گزنفون از کوروش به دست می‌دهد یک شخصیت بسیار پسندیده و کمال مطلوب است که گزارش‌ها و منابع دیگر آن را نقض نکرده‌اند. هر چند در این کتاب بعضی از اطلاعات و داده‌های تاریخی واقعی در هم ریخته و نادرست است، ولی در مجموع می‌توان یک تصویر کلی و واقعی از شخصیت مهر ورز و مداراگر کوروش بدست آورد.

**افلاتون** [۴۲۸ تا ۳۴۸ پ.م] به طور مستقیم به تاریخ ایران نپرداخت ولی در نوشته‌های خود [کتاب قانون] به کوروش و دوران هخامنشی اشاراتی کرده است. او درباره‌ی کوروش می‌نویسد:

«... در دوران پادشاهی کوروش که ایران راهی میان استبداد و آزادی در پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم توانسته بودند اقوام بسیاری را تحت فرمان خود در آورند. حکمرانان، زیردستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند.» [دوره‌ی آثار افلاتون، جلد سوم، ص ۱۹۸۹، ترجمه محمد حسن لطفی] او در ادامه می‌گوید: «از نظر من کوروش از هر لحاظ فرمانده لایق و خدمتگزار خوب میهن خویش بود...»

در کنار منابع یونانی در تورات نیز بارها از کوروش نام برده شده است و شاهد و تأییدی‌ست بر سخنان مورخانی که درباره‌ی کوروش گزارش داده‌اند. در تورات در کتاب‌های نحمیا، پادشاهان (۲)، اشعیا نبی، دانیل، استر و عزرا در باره‌ی کوروش و دوره‌ی هخامنشیان گزارشاتی آمده است. طبعاً، مانند هر منبع تاریخی عهد کهن، باید این گزارشات را با مدارک و اسناد دیگر مقایسه کرد تا بتوان راستی و ناراستی را از هم تفکیک نمود. تصویری که از کوروش در تورات آمده است، تأییدی است بر نوشته‌های هرودوت و گزنفون درباره‌ی کوروش که نه تنها خدشه‌ای بر ارزیابی آن دو مورخ از کوروش وارد نمی‌سازند بلکه بر خصایل بر شمرده‌ی کوروش در تاریخ هرودوت و گزنفون مهر تأیید می‌زند.

در **تورات** در کتاب عزرا آمده است: «یهوه (Jahveh) در سال اول کوروش، پادشاه پارس، را برانگیخت تا بدین گونه کلام خود را از دهان ارمیا نبی برآورده کند؛ و این چنین شد که کوروش فرمان خود را در تمام امپراتوری خویش به طور شفاهی و کتبی اعلام کرد. ... و این، همان چیزی است که کوروش شاه پارس، گفته است: یهوه خدای آسمانها همه‌ی قلمروهای پادشاهی را به من داده است و او خود به من مأموریت داد تا در

سرزمین یهود برای او یک خانه بسازم.» [کتاب عزرا، باب اول، آیات ۱ و ۲] در کتاب اشعیا نبی مقام کوروش از یک امپراتور خوب و مهربان به «ناجی عالم» یا «مسیح» ارتقاء پیدا می‌کند: «این آن چیزی است که یهوه به مسیح خود، کوروش، گفته است. من دست راست او را گرفته‌ام تا بدین گونه همه‌ی کشورها را به اطاعت او در بیاورم.» کتاب اشعیا نبی، باب ۴۵، آیه ۱

## بازتاب خدمات کوروش و هخامنشیان در تاریخ‌نویسی مدرن

در دوران تاریک سده‌های میانه در اروپا و با انتقال تولیدات معنوی به کارگزاران کلیسا، عملاً تاریخ‌نگاری دچار یک رکود ژرف و گسترده می‌شود. ولی با آغاز دوران مدرن در اروپا، بازتاب دست‌آوردهای هخامنشیان را نزد هگل مشاهده می‌کنیم. او یک بار دیگر موضوع دوران هخامنشیان را وارد فلسفه‌ی تاریخ اروپای مدرن کرد و نخستین کسی بود که در دوران مدرن به این موضوع پرداخت. هگل بر این باور است که هخامنشیان اولین کسانی بودند که دولت به مثابه‌ی دولتِ ساختارمند را پایه‌گذاری کردند. می‌توان گفت که تاریخ با سومریان آغاز شده است ولی دولت به مثابه‌ی یک نهادی سیاسی با هخامنشیان شکل گرفته است.

**هگل** [۱۷۷۰ - ۱۸۳۱] فیلسوف آلمانی می‌نویسد: «... اگر باریک‌بینانه‌تر نگاه کنیم، برای نخستین بار ما با یک امپراتوری یعنی یک مجموعه‌ی حکومتی روبرو هستیم که از یک انسجام نسبی برخوردار است. مردمانی (اقوامی) که در این واحد گنجانده شده‌اند، از لحاظ زبانی، آداب و رسوم و دین کاملاً متفاوت هستند. این امپراتوری یک زندگی دراز و باشکوه داشته است. و زمانی که ما شیوه‌ی این اتحاد را ژرف‌تر بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم آن چه این امپراتوری دارد همان ایده‌ی دولت است که آن را از مابقی [کشورهای شرق/م] جدا می‌سازد. زیرا در این جا نه پدرسالار اخلاقی چین و نه ساختار خشک (تغییرناپذیر) [نظام کاستی/م] هند وجود دارد.» هگل، کنفرانس‌های دانشگاهی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ، بخش ایران، ص ۲۳۴ [به زبان آلمانی]

Die Vorlesungen über die Philosophie der Weltgeschichte

**گیرشمن** [۱۸۹۵-۱۹۷۹]، فرانسوی اوکرائینی تبار، جزو پیشگامان باستان‌شناسی ایران کهن بود. او بیش از ۳۰۰ مقاله و ۲۰ کتاب درباره‌ی ایران کهن به رشته تحریر در آورد و درباره‌ی شوش، تپه‌ی گیان، تپه‌ی سیالک، بگرام (در افغانستان کنونی)، خارک و مسجدسلیمان پژوهش کرده است. یکی از مهم‌ترین آثار او «ایران از آغاز تا اسلام» است که به زبان فارسی ترجمه شده است. او درباره‌ی کوروش می‌نویسد:

«از میان پادشاهان عده معدودی هستند که پس از خود شهرت و نامی نیک مانند کوروش باقی گذاشته‌اند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود. بخت نیز با او یاری می‌کرد. وی سخی و نیکخواه بود، و اندیشه‌ی آن نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر یک از حکومت‌هایی را که به تاج و تخت خود ضمیمه می‌کرد، لایتغیر باقی گذارد. او هر جا که رفت، خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت شناخت و تصدیق کرد. همواره خود را جانشین قانونی حکمرانان معرفی می‌نمود. ... [بدین ترتیب] نسیمی جدید بر سراسر جهان وزیدن گرفت، شهرها را از قربانی‌ها و قتل‌های به ناحق نجات

بخشید، حریق شهرهای غارت شده را خاموش نمود، اقوام را از اسارت و بردگی آزاد کرد.» [گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ نهم، ص ۱۴۲ تا ۱۴۳]

**ویل دورانت** [۱۸۸۵-۱۹۸۱] در تاریخ تمدن خود درباره‌ی کوروش این گونه می‌نویسد:

«روش او [کوروش] در کشورگشایی حیرت‌آور است. زیرا با شکست‌خوردگان با نهایت جوانمردی، مهربانی و بزرگواری برخورد می‌کرد و به باورهای دینی ایشان احترام می‌گذاشت.»

**امیر مهدی بدیع** [۱۲۹۴ - ۱۳۷۳] مورخ و پژوهشگر ایرانی و نویسنده‌ی اثر ۱۵ جلدی «یونانیان و بربرها» است. این مجموعه به زبان فرانسوی نوشته شده و ترجمه‌ی فارسی آن موجود است. این اثر یکی از ژرف‌ترین بازاندیشی‌ها و سنجش‌ها درباره‌ی تاریخ‌نگاری‌های کهن و نوین درباره‌ی ایران باستان و یونان باستان است که به درستی به زیرعنوان «روی دیگر تاریخ» آراسته شده است. بدیع درباره‌ی تاریخ هخامنشیان که به دست کوروش بنیان گذاشته شد، می‌نویسد: «پوپ [مؤلف کتاب «پژوهشی در هنر ایران»] معتقد است که تاریخ یونان در مقایسه با طول تاریخ ایران چیزی جز یک واقعه‌ی شکوهمند نیست و عظمت روم فقط پرده‌ای از نمایشنامه‌ی جهانی است. پدیده‌ای با چنین سترگی و نیرومندی آدمی را در صحنه‌ی تاریخ به اشتباه می‌اندازد. نه تنها تاریخ آسیا، بلکه تاریخ جهان هم تا زمانی که منابع قدرت ایران کشف و بیان و اندازه‌گیری نشوند و دامنه‌ی تأثیر آن به سنجش در نیاید و درست فهمیده نگردد غیر قابل فهم خواهد ماند.» [امیر مهدی بدیع، «یونانیان و بربرها»، جلد اول، ص - ۲۸]

**عبدالحسین زرین کوب** [۱۳۰۱ - ۱۳۷۸] در این باره می‌نویسد: «امپراطوری که او [کوروش] بر شالوده‌ی امپراطوری ماد بنیاد نهاد چنان با تمام امپراطوری‌های گذشته‌ی شرقی تفاوت داشت که سیمای او به صورت یک فاتح، یک امپراطور، و یک منجی عصر، واقعیت تاریخ را به نحو چشمگیری مجال جلوه داد.» [روزگاران، عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۷] او همچنین می‌نویسد: «کوروش این نفحه‌ی تازه را در عالم در دمید و الگوی یک فرمانروایی نوین را که مبنی بر اخلاق و عدالت و نجابت بود به عالم عرضه کرد. وی تسامح را لازمه‌ی امپراطوری می‌دانست و امپراطوری را هم بدون سعی در توسعه محکوم به رکود و زوال می‌یافت. اما بنیاد فرمانروایی را بر رأفت و محبت قرار می‌داد و به همین سبب حتی دشمنانش هم که از این نرمخویی او آگاه بودند در جنگ با او، مانند کسی که باید بکشد و یا کشته شود نمی‌جنگیدند.» [ص ۶۸، روزگاران، عبدالحسین زرین کوب]

**آرامش دوستدار** در کتاب «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» می‌نویسد: «هخامنشیان در دنیای کهن نخستین شاهانی هستند که برای گرداندگی کشوری، لشکری، اقتصادی و دیوانی قدرتی مرکزی به پرشموال‌ترین معنای آن تأسیس می‌کنند، آنهم در قلمروی وسیعی از ملل و اقوام مختلف. .... ملل غیر ایرانی

تحت حمایت این شاهان و دولت آنان در زبان، دین، آداب و نظام اجتماعی خود آزاد می‌مانند، در حالیکه کشورشان به صورت استان در شاهنشاهی ایران ادغام می‌شود.» [آرامش دوستدار، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، ص ۱۳۲] او همچنین می‌نویسد: «همین نگهداری زیست داخلی سرزمین‌های بیگانه است که تعادل نظام شاهنشاهی هخامنشی را هنگام بنیادگذاری‌اش توسط کوروش و داریوش به وجود می‌آورد و مانع سقوط آن دولت در ورطه‌ی استبداد شرقی می‌شود.» [همانجا، ص ۱۳۳]

بازنویسی و یادآوری این سطور فقط برای این بوده که نشان داده شود تقریباً همه‌ی مورخان، پژوهش‌گران و فیلسوفان سیاسی بر این نقطه توافق دارند که پایه‌گذار هخامنشیان سنگ بنای یک فرهنگ سیاسی مدرن را نهاد که مداراگری (تسامح)، حق تعیین سرنوشت مردمان، پرهیز از حذف فیزیکی، هسته‌ی اصلی آن را تشکیل می‌داد.

متأسفانه در طی پژوهش‌هایمان ما تا کنون ندیده‌ایم که مورخ یا پژوهشگری این پرسش را مطرح کرده باشد: چرا کوروش، کوروش شد؟ و چه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و شخصیتی موجبات این تحول را بوجود آوردند؟ به هر رو، تلاش می‌کنیم به گوشه‌هایی از این پرسش پاسخ بدهیم.

ولی پیش از آن که بتوانیم به این پرسش پاسخ بگوییم باید یک تصویر کلی از زندگی کوروش و شرایطی که در آن زندگی می‌کرد به خواننده بدهیم، یعنی، کودکی و تربیت کوروش، جغرافیای مادها و پارس‌ها، مناسبات مادها با پارس‌ها و سرانجام غلبه‌ی پارس‌ها بر مادها و آغاز امپراتوری هخامنشیان

## مادها و پارس‌ها

در آغاز سده‌ی ۶ پ.م خاورمیانه به چهار امپراتوری بزرگ تقسیم شده بود:

۱- ایران که تحت فرمانروایی پادشاهان ماد بود. این منطقه از آمودریا تا کرانه‌ی غربی فرات میانی، شامل نیمه شمالی عراق کنونی و تا رود فرات ایرماق در ترکیه کنونی ادامه داشت.

۲- بابل که از نیمه‌ی جنوبی عراق کنونی، سوریه، فلسطین، اسرائیل و اردن کنونی را در برمی‌گرفت

۳- مصر که نیمی از سودان کنونی و لیبی امروزی را در دست داشت

۴- لیدیه که نیمه‌ی غربی ترکیه کنونی را در اختیار داشت. (امیر حسین خنجی، «پادشاهی ماد»، ص ۱۶۶)

در زمان امپراتوری مادها، قبایل پارس عمدتاً در جنوب باختری ایران در منطقه‌ی امروزی شوشتر، مسجدسلیمان، چهارمحال بختیاری، جنوب استان اصفهان و استان فارس جایگزین شده بودند. مهم‌ترین جایگاه آنها آنشان (Anshan) است که در اواخر سالهای ۶۰۰۰ قبل از میلاد، ویلیام سامنر مرکز آن را در تل ملیان، واقع در دشت بیضا، را کشف کرد. تل ملیان در بخش بیضا در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز و حدود ۴۵ کیلومتری غرب تخت جمشید قرار دارد که یافته‌های باستانی نشان می‌دهند همان مرکز منطقه‌ی باستانی انشان است که نام آن در بسیاری از اسناد و کتیبه‌های گذشته آمده است و خاندان هخامنشی در آنجا حکومت می‌کردند. در زمان امپراتوری ماد، پادشاهان محلی پارس باج‌گزار و تابع حکومت مرکزی ماد بودند. البته نباید فراموش کرد که هنوز بخشی از عیلامی‌ها [خوزی‌ها]، که نه سامی بودند و نه آریایی، در همین منطقه زندگی می‌کردند که قبایل آنها نیز تابع و خراج‌گزار مادها بودند. به سخن دیگر، در ایران امروز مرکز مادها در همدان

بود و قبایل ماد در آذربایجان (ماد کوچک) و کردستان، کرمانشاه تا همدان، شمال لرستان، تهران (ری) و اصفهان اسکان داشتند. در این زمان، مادها هم از لحاظ جمعیتی و هم از لحاظ وسعت جغرافیایی بزرگ‌تر از پارس‌ها بودند. پیش از قدرت‌گیری مادها در ایران، عیلامی‌ها در منطقه‌ی جغرافیایی انشان بیش از دو هزار سال زندگی می‌کردند و از تمدن پر باری برخوردار بودند. آشور بانیپال در سال ۶۴۶ پ.م عیلامی‌ها را شکست داد و تا آن جا که توانست دست به کشتار و نابود کردن آثار فرهنگی آنها زد. بدین ترتیب، تمدن دو هزار ساله‌ی عیلامیان زوال یافت و راه را برای امپراتوری ماد باز کرد (تقریباً ۲۸ سال پس از انقراض آنها).

نکته‌ای که در امپراتوری ماد برای ما تعیین‌کننده است مناسبات حکومت مرکزی با قدرت‌های مغلوب است. امپراتوری ماد عملاً یک «فدرالیسم» بوده است. یعنی پادشاهان محلی به امور کشورداری خود می‌پرداختند و حکومت مرکزی عملاً دخالتی در امور داخلی سرزمین‌های مغلوب نمی‌کرد. «نظام سیاسی‌ئی که هوشتره تشکیل داد نظام شبه فدرالی بود، زیرا هر کدام از کشورهایی که به اتحادیه‌ی پادشاهی ماد پیوسته بودند دارای شاه خویش از همان خاندان سلطنتی پیشین بود، پارس شاه خود را داشت، مان‌نا شاه خودش را، سکه‌شیان شاه خودش را داشت، کت‌پتوکه شاه خودش را داشت، ارمنستان شاه خودش را داشت، و به همین سان دیگر نقاط کشور پهناور ماد.» [امیر حسین خنجی، پادشاهی ماد، ص ۱۶۸] تنها جایی که شاه آن توسط حکومت مرکزی ماد تعیین می‌شد، آشور بود. آملی کورت، مورخ تاریخ خاورمیانه نیز همین مورد را تأیید کرده است. او می‌نویسد: «... از این لحاظ مادها هرگز از حد کنفدراسیون سست قبیله‌ای فراتر نرفتند، چون فاقد انگیزه‌های اساسی و منابع سازمان‌یافته‌ی امپراتوری‌های بزرگ بودند.» [آملی کورت، تاریخ هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ص ۳۴]. همین وضعیت «فدراسیونی» پادشاهی ماد نیز از سوی دیاکونوف تأیید می‌شود. او می‌نویسد: «آنچه گفته شد کاملاً با وضع سرزمین ماد که در منابع آشوری منقول است وفق می‌دهد. زیرا سرزمین ماد به " کشورهای بسیار که خود خویشان را اداره می‌کرده و مستقل بودند " و غالباً در رأس آنها شاهک‌هایی قرار داشتند (بیشتر در شمال غربی و کمتر در شرق) تقسیم شده بود» تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ص ۲۵۳

به هر رو، پس از مرگ هوشتره، پسرش آزدهاک یا استیاگ جانشین او شد و سلطنت پارس‌ها هنوز جزو خراج‌گزاران آن محسوب می‌شد. ولی نکته‌ی مهم در پادشاهی مادها نوع نظام کشورداری آنها بود که یک «اتحاد» یا «فدراسیون» از ایالات یا استان‌های خودمختار بودند.

## کودکی کوروش

آن چه ما درباره‌ی کودکی و شخصیت کوروش می‌دانیم اساساً بر گزارش‌های هرودوت، گزنفون و تورات استوار است. روی هم رفته نظر غالب این است که کمبوجیه دوم از خانواده‌ی هخامنش و فرمانروای پارس به خواستگاری مُندنه (یا به قول یونانی‌ها ماندانا) دختر استیاگ آمد و سپس آنها با هم ازدواج می‌کنند. در این زمان مرکز پارس‌ها در انشان (استان فارس کنونی) بود. حاصل این ازدواج، کوروش دوم بود که بعدها به کوروش بزرگ شهرت یافت. از مدارک و شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که کوروش تا سن ۱۰ الی ۱۲ سالگی در نزد مادر و پدر بزرگش (از طرف مادری) یعنی استیاگ زندگی می‌کرد. به عبارتی او برای چند سالی در دربار مادها

در همدان بسر برد. پس از آن نزد پدرش کمبوجیه دوم به انشان رفت. البته نمی‌دانیم که چرا از همان آغاز ماندان با کمبوجیه به انشان رفت.<sup>۳</sup> در واقع کوروش در دو خانواده‌ی سلطنتی پرورش یافته بود. دوران کودکی خود را با پدربزرگاش گذراند (که ماد بود) و دوران جوانی‌اش را نزد پارس‌ها یعنی خانواده‌ی پدرش به سر برد. به عبارتی، کوروش در دو محیط بسیار مناسب تربیت و پرورش یافته بود. گزنفون در «کوروش‌نامه» می‌نویسد: «... در نتیجه ما او [کوروش] را در خور ستایش یافتیم و درصدد بر آمدیم تا بدانیم که کدام تبار، چه ویژگی‌هایی و چه نوع تربیتی موجب پیدایش مردی این چنین والا در هنر فرماندهی بر انسانها گشته‌اند. آنچه را که ما بدست آورده‌ایم و آنچه را که ما تصور می‌کنیم در مورد وی کشف کرده‌ایم، سعی می‌کنیم در اینجا نقل کنیم.» [گزنفون، کوروش‌نامه، مترجم: منوچهر نصرتی، ص ۷]

به هر رو، آن چه امروز برای ما مشخص است، این است که کوروش فقط یک سردار نظامی یا به اصطلاح یک نظامی‌گر نبود بلکه در طول زندگی‌اش از آموزش و تربیت بسیار بالایی برخوردار بوده است و این تربیت را هم در دربار ماد و هم در دربار پارس فرا گرفته بود.

## کوروش و مردمان (اقوام) پارس

زیستگاه اقوام پارس در جنوب باختری ایران بوده است. این منطقه نسبت به مناطق کناره‌ی دجله و فرات که منابع ثروت و قدرت پادشاهان آشور و بابل بودند آن چنان حاصل‌خیز نبود ولی از سوی دیگر مانند کویر هم نبود که نتوان در آن کاری کرد. همچنین پارسیان به هنگام ورود به مناطق زیر کنترل عیلامیان [جنوب باختری ایران] از زمین‌های حاصل‌خیز کنار رودخانه‌ها محروم بودند. همین شرایط جغرافیایی و آب و هوایی باعث شدند که طی چند سده مردمانی با روحیات و فرهنگ ویژه‌ای شکل بگیرند. طی همین فرآیند طولانی، جنگاوری و کار، به ویژه فناوری آبیاری، به فضیلت‌های پارسیان تبدیل شدند. آن چه از هرودوت و گزنفون و همچنین از کتیبه‌ها به جا مانده است، نشان می‌دهند که پارس‌ها از یک سلسله ویژگی‌ها برخوردار بودند که توانستند یک امپراتوری به وسعت هخامنشیان را در ۲۵۰۰ سال پیش بر پا کنند: انضباط [دیسپلین] سخت، سخت‌کوشی و قناعت. شاید بتوان چنین روحیه‌ای را با فرهنگ آلمان پروس و یا فرهنگ ژاپنی (سامورایی) مقایسه کرد. نظم، سخت‌کوشی و قناعت، آن روحیه و فرهنگی بوده که کوروش توانست بر اساس آن یک سلطنت محلی [انشان] را به یک امپراتوری تبدیل کند. دیاکونوف در همین رابطه می‌نویسد: «در زمان هخامنشیان در ذهن عموم، کار زراعت با امر جنگ در یک طراز قرار داشت و مرد آزاد شایستگی این دو پیشه را داشت.» [دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ص ۴۹۸]. والتر هینتس نیز می‌نویسد: «... به هر حال در بین آنها [پارسیان] استادانی بودند که هنر کاریز کردن را آموخته بودند؛ اینکه سرزمین کم محصول، خشک و بدون درخت انزن [انشان]، جنوب ایران امروز، مبدل به پارس پر جمعیت، شکوفان و بارور شد، مرهون این استادان است.» [اداریوش و پارسها، والتر هینتس، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، ص ۶۰] در واقع واژه «کار»

<sup>۳</sup> - طبق گزارشات پراکنده‌ی مورخین باستان مانند هرودوت، گزنفون و استرابون در دوره‌ی هخامنشیان رسم بوده که تربیت بچه‌ها تا سن ۵ تا ۷ سالگی زیر نظر مادرها بوده (حق مادری) و سپس زندگی اجتماعی کودکان که با فراگیری اسب سواری، شکار و آموزش‌های معنوی بوده توسط مردان مربی صورت می‌گرفت (آغاز حق پدری). احتمالاً مادر کوروش، ماندانا، از این حق خود استفاده کرد و به همین دلیل کوروش را تا سن ۱۰ تا ۱۲ سالگی نزد خود در دربار ماد نگه داشت.

[kara] برای پارسیان هم معنی «زراعت» و هم معنی «جنگاوری» داشت. عجیب نیست که فناوری آبیاری، تخصص پارس‌ها بوده است که ما نتایج آن را در کشیدن کانال سوئز در مصر و طرح قنات‌کشی در لیبی در زمان داریوش یکم مشاهده می‌کنیم. نظام آبیاری به واسطه‌ی اهمیتِ استراتژیک‌اش در عصر هخامنشیان به طور مستقیم زیر نظر دولت مرکزی بود

کلاً گفته می‌شود که عامل اصلی موفقیت، هم در حوزه‌ی فردی و هم اجتماعی، نظم و سخت‌کوشی است. نظم و سخت‌کوشی با موفقیت رابطه‌ی مستقیم دارد. این اصل را پارس‌ها در عصر هخامنشیان به اثبات رساندند. از این رو، کوروش در میان پارس‌ها، تنها فرد نبود که از چنین روحیه و فرهنگی برخوردار بود، بلکه تبلور ویژگی‌های و صفات مردمان پارس آن روزگار بود.

از سوی دیگر باید به گذشته‌ی اقوام پارس نیز اشاره کرد. این اقوام که در جنوب باختری ایران ساکن شدند همواره تابع قدرت مرکزی عیلامی‌ها بودند. به تدریج، طی سده‌ها، پارس‌ها و عیلامی‌ها با هم آمیخته شدند و پارس‌ها بسیاری از جنبه‌های فرهنگی عیلامیان را پذیرفتند. این تأثیر آن چنان بوده که هخامنشیان در اوج خود هنوز از زبان و خط عیلامی استفاده می‌کردند. به سخن دیگر، پارس‌ها در طی همجواری خود با عیلامیان در یک تبادل فرهنگی بسیار فعال با این اقوام بودند. پس از شکست عیلامیان توسط آشور بانیپال در سال ۶۴۶ پ.م، عملاً راه شکل‌گیری پادشاهی ماد هموار شد [۲۸ سال پس از آن]. عیلامیان از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در جنوب باختری کنونی زیست می‌کردند [مرکز آن شوش بود] و توانستند در نیمه‌ی اول هزاره‌ی دوم [حدود ۲۳۰۰ پ.م] اولین انسجام سیاسی را به خود بدهند. به هر رو، پارس‌ها در کنار عیلامی‌ها، که نه آریایی بودند و نه سامی، زندگی می‌کردند و توانستند بسیاری از عناصر فرهنگی آنها را جذب نمایند. هرودوت می‌گوید، «ایرانیان تنها مردمان جهان هستند که با کمال میل، آداب و رسوم بیگانه را اقتباس می‌کنند و می‌پذیرند.» [هرودوت، کتاب اول، بند ۱۳۵]

آنچه که در این جا برای ما از اهمیت برخوردار است روحیه و فرهنگ غالب بر پارس‌ها می‌باشد: انضباط شدید، تقدس کار [کشاورزی و جنگاوری] و صرفه‌جویی و سرانجام جذب عناصر فرهنگی بیگانگان.

## پیروزی پارس‌ها بر مادها

متأسفانه تا کنون مدارک و اسناد قابل اتکایی از دوران سلطنت ۲۹ ساله‌ی استیاگ (پادشاه ماد) در دست نداریم. آن چه مشخص است در این دوره کشورهای جدید به امپراتوری ماد افزوده نشدند یعنی یکی از اساسی‌ترین منابع درآمد دربار و حکومت مرکزی از بین رفته بود. از سوی دیگر دربار ماد، همدان را طبق سنت پادشاهان آشور و بابل به پایتختی باشکوه و پرهزینه تبدیل کرده بودند. به سخنی دیگر هزینه‌های حکومت مرکزی ماد بسیار بالا بود. برای تأمین این هزینه‌ها، احتمالاً حکومت مرکزی بر پادشاهی‌های دیگر در این فدراسیون فشار وارد می‌کرد، حتا طبق گزارش هرودوت و گزنفون در ارمنستان شورش رخ داد. به هر رو، ظاهراً رابطه‌ی حکومت مرکزی با حکومت‌های محلی در مسیری رو به گسست بود.

در حدود سال ۵۵۳ پ.م جنگ‌های بین ماد و پارس آغاز شد و علت اصلی آن هم خراج مطالبه‌شده از سوی استیاگ بود که کوروش حاضر به پرداخت این خراج نشد. البته پیشتر، اقوام پارس با قبایل پارت و هیرکانیه وارد

یک اتحادیه شده بودند و این خود نشان می‌دهد که حکومت‌های محلی از استیاد ناراضی بودند. به هر رو، جنگ بین مادها و پارس‌ها حدود سه سال طول کشید که پارس‌ها چند بار از مادها شکست خوردند. در سال ۵۵۱ پ.م کوروش استیاد را در حوالی پاسارگاد شکست داد و استیاد را تا همدان تعقیب کرد و توانست پایتخت را تسخیر کند. این تصویر کلی است که اکثر مورخان بر سر آن توافق دارند.

## اوضاع تاریخ باستان پیش از برآمد کوروش

خشونت افراطی بر جهان باستان چیره بود. شاهان پیروزمند نسبت به شکست‌خوردگان حداکثر بی‌رحمی را نشان می‌دادند. عبدالحسین زرین‌کوب اوضاع را این گونه شرح می‌دهد: «در واقع مقارن طلوع دولت کوروش، آشور سقوط کرده بود، بابل گرفتار اختلافات داخلی بود، اورارتو و عیلام از صحنه‌ی تاریخ خارج بودند، قوم یهود به باد افرة تشّت و فساد و تفرقه‌ خویش از جانب بختنصر به نکال اسارت و تبعید و سرگردانی محکوم شده بود، و فرعون مصر تقریباً جز در چهار دیوار مرزهای اطراف درة نیل و نواحی غربی قدرت خدایی را از دست داده بود. دنیای شرق، از ماد و مانای تا سرزمین یهود و بابل و مصر، همه جا به یک نیروی تازه احتیاج داشت که رسم و راه نوینی را در فرمانروایی پیش گیرد و عالم انسانیت را از بن‌بست ظلم و تجاوز و وحشی‌خویی که در آن حاکم بود نجات دهد.» [عبدالحسین زرین‌کوب، «روزگاران»] چند نمونه از کتیبه‌های به جا مانده از پادشاهان آشور و بابل نشان می‌دهند که برای شاهان پیروزمند خشونت و ویران‌سازی چه افتخار بزرگی بوده است.

**آشور نصیرپال**، پادشاه آشور (۸۸۴ پ.م) در کتیبه خود نوشته است: «... به فرمان آشور و ایشتار، خدایان بزرگ و حامیان من ... ششصد نفر از لشکر دشمن را بدون ملاحظه سر بریدم و سه هزار نفر از اسیران آنان را زنده زنده در آتش سوزاندم ... حاکم شهر را به دست خودم زنده پوست کردم و پوستش را به دیوار شهر آویختم ... بسیاری را در آتش کباب کردم و دست و گوش و بینی زیادی را بریدم، هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم و سرهای بریده را از درختان شهر آویختم.»

و در کتیبه‌ی **سناخریب**، پادشاه آشور (۶۸۹ پ.م) آمده است: «... وقتی که شهر بابل را تصرف کردم، تمام مردم شهر را به اسارت بردم. خانه‌هایشان را چنان ویران کردم که به صورت تلی از خاک در آمد. همه شهر را چنان آتش زدم که روزهای بسیار دود آن به آسمان می‌رفت. نهر فرات را به روی شهر جاری کردم تا آب حتی ویرانه‌ها را نیز با خود ببرد.»

در کتیبه‌ی **آشوربانیپال** (۶۴۵ پ.م) آمده: «... من شوش، شهر بزرگ مقدس ... را به خواست آشور و ایشتار فتح کردم ... من زیگورات شوش را که با آجرهایی از سنگ لاجورد لعاب شده بود شکستم ... معابد عیلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهه‌هایشان را به باد یغما دادم. سپاهیان من وارد بیشه‌های مقدسش شدند که هیچ بیگانه‌ای از کنارش نگذشته بود، آنرا دیدند و به آتش کشیدند. من در فاصله یک ماه و بیست و پنج روز سرزمین شوش را تبدیل به یک ویرانه و صحرای سوخته کردم ... ندای انسانی و ... فریادهای شادی ... به دست من از آنجا رخت برپست، خاک آنجا را به توپره کشیدم و گذاشتم ماران و عقرب‌ها آنجا را اشغال کنند.»

و سرانجام در کتیبه‌ی **نبوکد نصر دوم**، پادشاه بابل (۵۶۵ پ.م) آمده است: «... فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار ساق پا را بشکنند. هزاران دختر و پسر جوان را در آتش سوزاندم و خانه‌ها را چنان ویران کردم که دیگر بانگ زنده‌ای از آنجا برنخیزد.» همین چند گزارش نشان می‌دهند که جهان باستان تا چه اندازه در چنگال خشونتِ افراطی گرفتار شده بود. می‌توان گفت که مردم، آگاهانه یا ناخودآگاه، در انتظار چیزی دیگر بودند.

## دو قانون عمومی

### ۱- اصل «وابستگی حساس به نقطه‌ی آغازین»<sup>۴</sup>

این اصل یا قانون به ما می‌گوید که «سنگ اول» یا «نقطه‌ی آغازین» بر تمامی کیفیت و چگونگی تکامل یک پدیده‌ی معین مؤثر است و مناسبات درونی و بیرونی آن پدیده را رقم می‌زند. و به اصطلاح «سنگ اول چون نه‌د معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج!» ما عملکرد این قانون را هم در زندگی شخصی خود و هم در زندگی اجتماعی می‌بینیم.

زمانی که کوروش بر استیلا غلبه کرد، می‌توانست مانند گذشتگان یا فرهنگ مسلط در آن زمان، که پیروز شدگان دست به کشتار مردم می‌زدند و همه‌ی سران شکست‌خوردگان را به قتل می‌رساندند، چنین کند. کوروش یا به دلایل عاطفی و تربیتی که از دوران کودکی‌اش از دربار ماد و پدربزرگش داشت یا به دلایل اخلاقی و اعتقادی (اعتقاد به اهورا مزدا)، کلاً به هر دلیلی که می‌تواند از ما پوشیده باشد، از سنت گذشتگان خود فاصله می‌گیرد و به جای کشتار مغلوبین (به ویژه کشتار رقبای احتمالی‌اش)، شکست‌خوردگان را در پیروزی خود شرکت می‌دهد. یعنی نه فقط دست به کشتار آنها نمی‌زند بلکه آنها را جذب ساختار قدرت می‌کند. این رفتار به یکی از سنگ‌بناهای اولیه امپراتوری هخامنشیان تبدیل شد.

کوروش نه تنها دست خود را به خون استیلا نیالود بلکه همه‌ی فرماندهان ماد را بخشید و آنها را در مقام‌های خود ابقا کرد. تأثیر این رفتار کوروش خود را بسیار زود نشان داد. قبایل ماد، این شکست را به عنوان تحقیر حس نکردند و همگی با شاه جدید اعلام همبستگی کردند.

نبوغ و خلاقیت کوروش در این بود که تأثیر مستقیم این رفتار خود را به یک شیوه نوین در کشورگشایی تبدیل کرد و پیگیرانه آن را تا به آخر دنبال کرد. او همین سیاست را به هنگام تسخیر کشور لیدیه (در ترکیه امروز) به کار برد. او نه تنها فرمان قتلِ کروسوسِ شکست‌خورده را صادر نکرد بلکه او را به عنوان مشاور افتخاری خود برگزید. کوروش به سربازان خود نیز دستور اکید می‌داد که دست به غارت نزنند و وارد معابد و اماکن مقدس نشوند. منابع لیدی اساساً اشاره‌ای به خشونت کوروش و سربازان او به هنگام تصرف کشورشان ذکر نمی‌کنند. امروزه با ترجمه‌ی اسناد «لیدی» می‌دانیم که به پاس این رفتار مهرآمیز کوروش نسبت به مردم لیدی، بسیاری از مردم آن سرزمین بر فرزندان خود نام‌های پارسی می‌گذاشتند. آوازه‌ی رفتار کوروش با شکست‌خوردگان در

<sup>۴</sup> - یکی از اصول نظریه آشوب است که مناسبات آشوب و نظم را در پدیده‌های ارگانیک و پویا بررسی می‌کند.

دنیای آن روز به گوش همه رسیده بود. عجیب نیست که بابل<sup>۵</sup> عملاً بدون مقاومت تسلیم نیروهای کوروش شد. و در همین بابل بود که کوروش همه‌ی اسیرانی که در بابل بودند، منجمله یهودیان، را آزاد ساخت. این سنگ بنایی بود که کوروش برای دوره‌ی دوپست و بیست ساله‌ی هخامنشیان نهاد و به یکی از پایه‌های اخلاق سیاسی هخامنشیان تبدیل شد. به سخن دیگر، خشونت‌پرهیزی و شرکت دادن شکست‌خوردگان در پیروزی، برای هخامنشیان به یک اصل سیاسی تبدیل شد. حتی کتیبه‌ی داریوش در بیستون که از مخالفان و سرکشان گزارش می‌دهد، عاری از هرگونه خشونت برهنه‌ی رفتاری و گفتاری است.

## ۲- اصل تداوم تاریخی

مدل کشورداری کوروش برای امپراتوری هخامنشیان یک آغاز نوین نبود. مدلی که او و دیگر پادشاهان هخامنشی به کار بستند، ادامه‌ی همان مدل مادها بوده که به شکل منسجم‌تر و بابرنامه‌تر ادامه یافت. به قول امیر حسین خنجی این مدل یک «شبه فدرالیسم» بوده است. یعنی امور داخلی، جزء وظایف حکومت‌های محلی بوده ولی سیاست خارجی و جمع‌آوری مالیات به عهده‌ی حکومت مرکزی قرار داشته است. مدل کشورداری کوروش عملاً ادامه‌ی، نظام کشورداری مادها به شکلی منسجم‌تر و پیشرفته‌تر بوده است.

بدین گونه از تلفیق «شرکت دادن شکست‌خوردگان در پیروزی» و «مدل کشورداری مادها»، کوروش بنای یک امپراتوری را نهاد که تا آن زمان در تاریخ ناشناخته بود. تا آن زمان آشوریان و بابلیان به هنگام اشغال یک کشور یا منطقه، بخش بزرگی از مردم را به ویژه نخبگان آن را به اسارت می‌گرفتند و سپس دست به جابجایی مردم می‌زدند و اقوام بیگانه را به زور به سرزمین‌های تازه اشغال شده کوچ می‌دادند تا بدین ترتیب انسجام آنها را بر هم بزنند تا مبادا در آینده شورش‌پدید آید. در کنار اینها، آشوریان و بابلیان شدیداً علیه خدایان اقوام مغلوب دست به کار می‌شدند و پرستش خدای خود را به آنها تحمیل می‌کردند.

بزرگی کوروش در شناخت بخردانه یا عقلانی شرایط بود. او پس از تجربه‌ی شکست استیلاگ متوجه شد که کشتن شاه - هر چند شاه بد و پلید باشد - پیش از آن که کشتن یک نفر انسان پلید باشد، کشتن روح و غرور هزاران انسانی است که آن شاه را پذیرفته بودند و به او مانند «پدر» یا «بزرگ خانواده» می‌نگریستند. این درک عقلانی از شرایط در آن زمان، بیش از ۲۵۰۰ سال پیش، یک درک نوین و مدرن (به مفهوم امروزی) بود. او متوجه شد که عفو شاه مغلوب در حقیقت پیش از آن که فقط عفو یک انسان (هر چند پلید) باشد، احترام به آن مردمانی است که این شاه را قبول داشتند و پذیرفته بودند. در حقیقت مداراگری کوروش در حوزه‌ی دینی و آیینی بر اساس یک درک عقلانی از شرایط بود. زیرا برای او اساساً رضایت مردم (که تا دیروز در جبهه‌ی دشمن قرار داشتند) تعیین‌کننده بود. ولی از سوی دیگر نباید درک دینی شایع در ایران باستان را فراموش کرد. امروزه اکثریت پژوهشگران و مورخان بر این نظرند که هخامنشیان زرتشتی نبودند و مزدایسنا باور عمومی آنها بوده است. مداراگری دینی هخامنشی بی‌ربط با درک دینی آنها نیست. اهورا مزدا، خدای خردمند یا خدای آسمان هخامنشیان در تناقض با خدایان دیگر نبود. از نظر آنها، همه‌ی خدایان دیگر، چه به صورت بُت‌ها یا اسطوره‌ها،

<sup>۵</sup> - بابل عملاً از درون ویران شده بود. با توجه با استحکامات نظامی شهر بابل، این شهر بدون همکاری روحانیون بابلی و بخشی از نیروهای نظامی آن که دروازه‌های شهر را به روی کوروش و سپاهیان باز کردند، فتح بابل به همین سادگی‌ها امکان‌پذیر نبود.

«راه‌ها»یی بودند که به بزرگ‌ترین خدا، یعنی اهورا مزدا ختم می‌شدند. به همین دلیل، یهوه، مردوک، خدایان مصری، میترا، آناهیتا و دیگر خدایان کوچک و بزرگ در تضاد با اهورا مزدا قرار نمی‌گرفتند.<sup>۶</sup> عجیب نیست که کوروش و جانشین‌هایش بدون تعصب و دغدغه‌ی خاطر به معابد [دشمنان پیشین] خود می‌رفتند و عبادت می‌کردند تا تأییدی باشد بر خدشه‌ناپذیری خدایان آنها.

هسته‌ی جغرافیای سیاسی مادها، همین ایران امروز بوده است که به صورت فدراسیونی یا اتحادی از پادشاهی‌های کوچک اداره می‌شد. کوروش همین روش کشورداری را که در هسته‌ی جغرافیایی مادها جا افتاده بود و موفق هم بود، بکار گرفت و آن را برای سراسر امپراتوری هخامنشیان بسط داد. در حقیقت ما اصل تداوم تاریخی را به اشکال گوناگون از زمان سومریان تا هخامنشیان می‌توانیم در حوزه‌های دیگر مانند دین و فرهنگ دنبال نماییم. ولی این نخستین بار است که یک پدیده‌ی سیاسی ایرانی [مادی - پارسی] یعنی شکل فدراتیو کشورداری برای بزرگ‌ترین و تنها امپراتوری جهان آن زمان به کار بسته شد.

## نتیجه‌گیری

شکست مادها از پارس‌ها به رهبری کوروش و پرهیز او از کشتار شکست‌خوردگان و شرکت دادن آنها در پیروزی نقطه‌ی آغاز یک فرهنگ نوین سیاسی بود که از فرهنگ سیاسی - نظامی آشوریان و بابلیان کاملاً متمایز است (وابستگی حساس به نقطه‌ی آغازین/سنگ اول). از سوی دیگر کوروش متوجه شده بود که حکومت مادها که «شبه فدرالی» بوده، از حداقل تنش‌های سیاسی برخوردار بود. او بدون آن که تغییری در ساختار فدراتیو مادها بوجود آورد، همان را ادامه داد و در سراسر امپراتوری هخامنشی به کار بست (تداوم تاریخی). ولی از سوی دیگر، برای تحقق یک امپراتوری وسیع مانند هخامنشیان، دستگاه کشورداری به انسان‌های منظم، سخت‌کوش و قانع نیازمند بود، یعنی روحیه و فرهنگی که از قرن‌ها پیش در میان پارسیان شکل گرفته شده بود. به سخن دیگر، جمع سه عامل اساسی بالا، پرهیز از کشتار شکست‌خوردگان و سهیم کردن آنها در پیروزی، حفظ نظام فدراتیو مادها و روحیه‌ی منظم و سخت‌کوشی پارسیان پایه‌های آغازین عصر هخامنشیان شدند؛ و همین عناصر تعیین‌کننده مانند خشونت‌پرهیزی، پذیرش حکومت‌های محلی، آزادی مردم در دین و آیین خود «مانع سقوط آن دولت در ورطه‌ی استبداد شرقی» شد [آرامش دوستدار]. و در کنار آنها باید بر پذیرش عناصر فرهنگی «دیگران» انگشت نهاد. این ویژگی طی یک فرآیند طولانی همجواری پارس‌ها و عیلامی‌ها صورت گرفت. اوج و تبلور مادی این تبادل فرهنگی و حمایت فرهنگی را ما در تخت جمشید می‌بینیم که مجموعه‌ای است از فرهنگ‌های آشوری، بابلی، عیلامی، لیدی، مصری، مادی و یونانی. شاید بتوان گفت که هخامنشیان بزرگ‌ترین سازماندهی فرهنگی بودند و در برابر فرهنگ‌های دیگر رفتاری بسیار باز و بی‌تعصب داشتند.

---

<sup>۶</sup> - لوحه‌ها و کتیبه‌های بدست آمده در پاسارگاد نشان می‌دهند که هخامنشیان با همه‌ی ادیان برابر برخورد می‌کردند. هایدنماری کُخ در بررسی و ارزیابی‌های خود از لوحه‌ها و کتیبه‌های بدست آمده در پاسارگاد به روشنی و دقت این نکته را نشان می‌دهد. [از زبان داریوش، هایدنماری کُخ، مترجم: پرویز رجبی]

منابع:

- آرامش دوستدار، امتناع تفکر در فرهنگ دینی
- آملی کورت، هخامنشیان، مترجم: مرتضی ثاقب‌فر
- امیر مهدی بدیع، یونانیان و بربرها
- امیرحسین خنجی، «شاهنشاهی هخامنشی»، و «مادها»
- انجیل عهد عتیق (تورات)
- دیاکونوف، تاریخ ماد، مترجم: کریم کشاورز
- عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران
- گزنفون، تربیت کوروش (کوروشنامه)
- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، مترجم: محمد معین
- والتر هینتس، داریوش و پارسها، مترجم: عبدالرحمن صدریه
- ویل دورانت، تاریخ تمدن
- هایدماری گُخ، از زبان داریوش، مترجم: پرویز رجبی
- هرودوت، تاریخ هرودوت
- یوزف ویسهوفر، ایران باستان [Das antike Persien, Josef Wiesehöfer]

کتیبه‌هایی که به زبان پارسی کهن در همدان